

۱۷۴
فلاخن

شورا می توانست زندگی کارگران را تغییر دهد

گفت و گو با یک کارگر کارخانه های برنز و سایپا
(از مجموعه ی تاریخ مفقود شوراهای ۵۷)

شورای ملی توانست

زندگی کارگران را تغییر دهد

گفت و گو با یک کارگر کارخانه‌های پرتر و سایپا
(از مجموعه‌ی تاریخ مفقود شوراهای ۵۷)

اشاره:

در بخش نکته‌های منجیقی جلد اول کتاب «تاریخ مفقود شوراهای ۵۷»^۱ نوشته بودیم: «آگاهیم که می‌شد ده‌ها مصاحبه‌ی دیگر را به این مجموعه افزود. وسوسه‌ی که موجب شد حتا تا آخرین لحظات اتمام صفحه‌بندی، مصاحبه‌ها ادامه داشته باشند. با این حال در لحظه‌ی باید تصمیم می‌گرفتیم که [کتاب] را منتشر کنیم وگرنه چندین ماه دیگر می‌رفت و ما هنوز درگیر مصاحبه کردن می‌ماندیم.» اکنون به شکل کاملن معکوسی، حجم زیاد کارهای در دست انجام و وظایف و مسئولیت‌های بر زمین مانده چنان است که اگر بخواهیم منتظر شویم تعداد مصاحبه‌ها به تعداد مناسب برای انتشار جلد دوم این کتاب برسد، ممکن است ماه‌ها به طول بینجامد و در نهایت زمانی کتاب آماده‌ی انتشار شود که دیر شده باشد یا اساسن از دستور کار خارج شده باشد. بنابراین تصمیم گرفتیم مصاحبه‌های انجام شده را به ترتیب منتشر کنیم و در حین انتشار آنها، مصاحبه‌های دیگر و بیشتری نیز انجام دهیم. از شرایط اضطراری‌ای سخن می‌گوییم که در مقدمه‌ی همان کتاب در مورد آن نوشته بودیم: «به بحث گذاشتن تجربه‌ی سرکوب شده و البته شکست خورده در گذشته، در روزهای بعد از خیزش دی‌ماه به معنای به بحث گذاشتن روزهای آینده است. بحثی که نیازمندیم از همین امروز و همین حالا آن را آغاز کنیم، آن را ترویج کنیم و آن را سازماندهی کنیم.» بنابراین در انتظار روزهای آینده ماندن برای ارائه‌ی اثری بی‌نقص کاری عبث و بیهوده است، انتظار روزهای آینده را باید با امید ایجابی و فعال درهم آمیخت که «نومید مردم را معادی مقدر نیست» و البته چنان‌که تاکید کرده بودیم «مبارزه چک تضمینی نیست. مبارزه نبردی واقعی با نیروهایی واقعی است و سرنوشت آن را ابتکار عمل‌ها و خلاقیت‌هایی تعیین خواهد کرد که در میدان نبرد شکل خواهند گرفت و آزموده خواهند شد.» این مصاحبه‌ها را باید در امتداد جلد اول کتاب «تاریخ مفقود شوراهای ۵۷» خواند و البته در خلال انتشار آنها یا بعد از به حد نصاب رسیدن آنها، جمع‌بندی دیگری نیز بر جمع‌بندی پیشین افزوده خواهد شد. لازم به تاکید و یادآوری است که در نکته‌های منجیقی نوشته بودیم: «آگاهانه بخش‌هایی از مصاحبه‌ها که به تحلیل‌های سیاسی روز مربوط می‌شد، از درون مصاحبه‌ها حذف شده است.» و هم‌چنین «زندگی گذشته و آینده‌ی مصاحبه‌شونده و نیز موضع سیاسی او در لحظه‌ی وقوع، درست در لحظه‌ی مصاحبه برای ما فاقد اهمیت بوده است» چرا که اصلی‌ترین دلیل انجام این مصاحبه‌ها نه موضع سیاسی مصاحبه‌شونده بلکه «حضور او در محل وقوع» بوده است. بعد از انتشار جلد اول کتاب «تاریخ مفقود شوراهای

۱- کتاب را می‌توانید از [این آدرس](#) دریافت کنید.

۵۷» از جانب برخی از رفقا به دلیل انجام برخی از مصاحبه‌ها یا عدم انجام مصاحبه‌های دیگری مورد انتقاد قرار گرفتیم، صمیمانه امیدواریم این بار رفقا ما را یاری دهند تا بتوانیم با کسان دیگری نیز که تجربه‌ی مستقیمی از شوراها و کمیته‌های کارخانه‌ها، دانشگاه‌ها، مدارس، ادارات، پادگان‌ها، روستاها، محلات، مناطق خارج از محدوده و هر جای دیگری که شوراها و کمیته‌ها از درون انقلاب روییدند، دارند مصاحبه کنیم و تجارب بیشتری را در اختیار عموم بگذاریم.

در بازه‌ی بعد از انقلاب تا سال ۶۰ شما تجربه‌ی کار در چه کارخانه‌ای را داشتید؟

کارخانه‌ی برنز بود که سال ۵۸ من در آنجا مشغول به کار شدم، این کارخانه دوش و شیرآلات سرویس‌های بهداشتی و دستشویی تولید می‌کرد. کارخانه‌ی صنعتی برنز در کیلومتر ۱۴ جاده‌ی کرج قرار داشت و من تقریباً در شهریور ۵۸ در این کارخانه مشغول به کار شدم.

چند ساله بودید و با چه سطحی از تحصیلات به عنوان کارگر به این کارخانه رفتید؟

۲۳ ساله بودم و در آن زمان به عنوان دانشجو درس می‌خواندم. البته دانشجوی روزانه بودم بنابراین توافق اساتید و روسا را گرفتم که خودم را دانشجوی شبانه کنم که صبح بتوانم توی کارخانه باشم. کار در کارخانه هم این‌طور بود که هفت صبح ما باید کارت می‌زدیم تا چهار بعدازظهر. صبح‌ها هم باید با سرویس می‌رفتیم.

این کارخانه چقدر نیروی کار داشت؟

خیلی کارخانه‌ی بزرگی نبود. در حد شاید ۱۰۰ نفر یا حتی هشتاد نفر پرسنل داشت. چهار-پنج تا کارگاه تولیدی بود که در قسمت آخر با پیچ‌گوشی و انبردست شیرآلات را سفت می‌کردند. من در قسمت یکی مانده به آخر کار می‌کردم. کل کارخانه چهار-پنج تا سوله بود. ولی محوطه و دفتر امور اداری‌اش خیلی بزرگ بود. یک حیاط بسیار وسیع هم داشت.

زمانی که شما شروع به کار کردید وضعیت کارخانه چطور بود؟ یعنی مدیر داشت؟ خصوصی بود یا دولتی؟

به نظرم دولتی بود، مدیر هم داشت البته ما مدیر را خیلی نمی‌دیدیم اما برای استخدام پیش مدیر اداری می‌رفتیم. در بخش اداری دوتا زن و چندتا مرد کار می‌کردند که مراحل استخدام را باید پیش آنها طی می‌کردی و آنها وظیفه‌ی کاریات را تعریف می‌کردند.

در فضای بعد از انقلاب می‌دانیم که در یک سری از کارخانه‌ها شورای کارگری راه افتاده بود، در کارخانه‌ای که شما کار می‌کردید فضا چطور بود؟ شورا تشکیل شده بود؟

بله شورا تشکیل شده بود. آن زمان خانم‌هایی که در قسمت آخر، یعنی بخش بسته‌بندی، کار می‌کردند یک سرپرست مردی داشتند که آدم خوبی نبود و از خانم‌ها سوءاستفاده و اخاذی می‌کرد. مثلاً یک ساعت به بعضی‌ها اضافه‌کاری می‌داد ولی در قبال کارهای این‌طوری با آنها رابطه برقرار کرده بود. اولین چیزی که من در ارتباط با وجود شورا به خاطر می‌آورم این بود که این زن‌ها را تشویق می‌کردیم دو-سه نفر جمع شویم و برویم به شورا بگوییم سرپرست این بخش دارد چنین کاری انجام می‌دهد. یعنی به همه به طور مساوی اضافه‌کار نمی‌دهد و برای اضافه‌کار دادن از کارگرها سوءاستفاده می‌کند.

پس شورایی از خود کارگرها تشکیل شده بود؟

بله از خود کارگرها بود، حالا شاید یکی-دو نفر تحصیل کرده^۲ هم توی آن بودند ولی بیشتر کارخانه را کارگرهای صفر شهرستانی تشکیل می‌دادند که اغلب سواد خواندن و نوشتن بسیار ابتدایی داشتند، به این ترتیب مثلن یکی که تا کلاس نهم درس خوانده بود و دیپلم هم نداشت، به خاطر زدوبندهایی که داشت سرپرست کارگاه شده بود و سرپرست کارگاه یا باید آدم لات منشی بود که اقتدارش را برقرار می‌کرد یا اگر ظاهرن لات منش نبود باید با مهربانی و تطمیع با کارگرها کنار می‌آمد. ولی شورا که به وجود آمد از کارگرها حمایت می‌کرد. یعنی کارگرها یواش یواش تشویق می‌شدند که مسائلشان را به شورا بگویند.

ساز و کار فعالیت این شورا چگونه بود؟ چطور تصمیم‌گیری می‌کردند؟ بعد از تشکیل، این شورا مدیریت کارخانه را به دست گرفت؟ یعنی در مورد مسائل تولید و ساعت کار تعیین تکلیف می‌کرد یا جایگاه مشورتی داشت؟

در نظر بگیر که شورا تازه تشکیل شده بود و قدرت اجرایی چندانی نداشت، اما کم کم داشت قدرت می‌گرفت. آن هم به واسطه‌ی این که کارگرها می‌خواستند به شورا مراجعه می‌کردند و خواسته‌هایشان را می‌گفتند. منتها مثلن یکی از شرایط پذیرش کارگرها در شورا این بود که باید سواد می‌داشتند و این مورد اعتراض کارگرهایی بود که سواد نداشتند. این بین شورا و کارگرها اختلاف ایجاد کرده بود و به همین دلیل شورا مورد اطمینان همه‌ی کارگرها نبود ولی بعد اینها شروع کردند به حمایت از کارگرها. مثلن یکی از کارهایی که کردند این بود که سرپرست بخش بسته‌بندی را که از زنها سوءاستفاده می‌کرد خواستند و ما نمی‌دانیم به او چه گفتند اما سرپرست آن بخش بعد از آن دست و پایش را جمع کرد و بعد از مدتی هم او را از کارخانه بیرون انداختند.

پس در یک بازه‌ی زمانی به اعتبار اعتمادی که کارگرها به شورا کردند این شورا قدرت گرفت؟

بله کم کم اعتماد کارگرها را جلب کرد و قدرتمندتر شد. این را هم در نظر بگیر که کارخانه‌ی برنز در جایی قرار داشت که تعداد زیادی کارخانه در آن منطقه بود. یعنی صبح که کارگرها سر کار می‌آمدند شاید بیست مینی‌بوس قدیمی پر از کارگر به آنجا می‌آمدند و کارگرها به کارخانه‌های مختلف می‌رفتند. در اغلب این کارخانه‌ها هم شورا تشکیل شده بود. شورای کارخانه‌ی ما زیاد قدرت نداشت ولی به خاطر ارتباطی که شوراهای کارخانه‌های مختلف آن منطقه با هم داشتند یواش یواش به قدرتش اضافه شد و شورای کارخانه‌ی ما هم قوی‌تر شد.

شما در مورد شوراهای کارخانه‌های اطراف هم اطلاعات داشتی؟

نه، چون به عنوان یک کارگر بی‌سواد با اطلاعات در حد صفر در آنجا کار می‌کردم. من اگر یک مقدار از هوش و گوشم استفاده می‌کردم کارگرهای دیگر می‌فهمیدند که من برای چه آنجا آمده‌ام. چون بعضی از کارگرهایی که من با آنها کار می‌کردم سه-چهار کلاس سواد داشتند یا کارگرهایی بودند که کلاس ششم یا حتی نهم را گذرانده بودند. اینها بسیار آدم‌های باهوشی بودند و اگر من یک ذره سوال می‌کردم، ممکن بود بو ببرند.

یعنی دست‌کم در جایی که شما کار می‌کردید کارگرها پذیرای این نبودند که یک نیروی سیاسی در کارخانه کار بکنند؟ یعنی اگر متوجه می‌شدند کسی مانند شما با یک وابستگی سیاسی به کارخانه آمده در مقابل او موضع دفاعی می‌گرفتند؟

نه، کارگرها موضع دفاعی و منفی‌ای در این مورد نداشتند اما در بدو ورود شرایط این‌طور بود که لاقبل به کارخانه‌های آن منطقه گفته بودند کسانی که قرار است در کارخانه استخدام شوند اگر دیپلم داشته باشند، استخدامشان نکنید. به همین دلیل اصلن نباید مدیران کارخانه می‌فهمیدند که تو سواد داری. علت این که من با این شرایط وارد کارخانه شدم این بود. ولی این‌طور نبود که کارگرها پذیرای چنین فردی نبودند. در همین بازه‌ی زمانی کوتاه من با بعضی از کارگرها دوست شدم و اینها چند باری به خانه‌ی ما آمدند. من آن زمان ازدواج هم کرده بودم. اینها که به خانه‌ی ما آمدند طبعن متوجه موقعیت زندگی و تحصیلی ما شدند و

^۲ منظور از افراد تحصیل کرده در این مصاحبه افرادی مانند فردی است که با او مصاحبه شده است. یعنی کسانی که عملن نیازی به کار کارگری نداشتند و برای حضور در میان کارگران در کارخانه‌ها مشغول به کار می‌شدند. در برخی از کارخانه‌ها، کارگران قدیمی که قصد این افراد را تشخیص می‌دادند به آنها «کارگر تزریقی» لقب داده بودند.

سالیان سال دوستی ما ادامه داشت. بنابراین موضعی در مقابل این نداشتند ولی دولت شرایط گذاشته بود که کسی که حتا دیپلم داشته باشد به هیچ‌وجه نباید استخدام شود.

شورای کارخانه‌ی خود شما چه فعالیت‌هایی داشت؟

یکی از کارهای خوبی که در آن دوران شورا برای کارگران کرد این بود که یک جایی را گرفتند و فروشگاه‌ی برای کارگرها در آنجا درست کردند. مثلن می‌رفتند از کارخانه‌های تولید وسایل خانه جنس می‌آوردند و کارگرهایی که اغلبشان تا آن زمان چیزهایی مثل یخچال و کولر و گاز نداشتند اینها را از این فروشگاه می‌گرفتند و ماه به ماه یک مقدار اندکی از حقوقشان کم می‌شد. یکی از کارهایی که شورا کرد و توانست به واسطه‌ی آن کارگرها را به سمت خودش جذب کند، این بود. یکی دیگر از کارهای شورا این بود که مراقب بود سرپرست‌ها به کارگرها تعدی نکنند.

ارتباط کارگرهایی که به دلیل بی‌سوادی نمی‌توانستند عضو هیات‌مدیره‌ی شورا شوند با شورا به چه ترتیب بود؟

کارگرها را به جلسات راه می‌دادند و از آنها نظرخواهی می‌کردند ولی آن مصوبه‌ی اولیه باعث می‌شد که این کارگرها نتوانند عضو هیات‌مدیره‌ی شورا شوند. البته در تمام مدت فشار کارگرها هم بود که از این وضعیت ناراضی بودند. بعد از مدتی هم اعضای شورا برای فروشگاه و خرید و اموری مانند آن نیرو کم آوردند. بنابراین مجبور شدند تعدادی عضو علی‌البدل انتخاب کنند و آن اعضای علی‌البدل از کسانی بودند که کارا بودند، یعنی هم نیروی بدنی داشتند و هم یک وجه مردمی داشتند. حاضر بودند مثلن وقتی کامیون بار می‌آورد بروند و بار را تخلیه کنند. یا به همکاری‌های زنشان کمک می‌کردند. مثلن زنی اگر یخچال داشت چهار نفر از این کارگرهای مرد یخچال را بار و انت می‌کردند و به منزل همکار زنشان می‌رسانند، یخچال را در خانه راه می‌انداختند و برمی‌گشتند.

این شورا تا کی دوام داشت؟

تا برج چهارم یا پنجم سال ۵۹ که در این کارخانه بوم شورا بود ولی از آن طرف هم انجمن اسلامی داشت تشکیل می‌شد. ما البته دلیل این را آن زمان تشخیص نمی‌دادیم اما می‌دانستیم یک قدرت موازی تشکیل شده است که خیلی مراقب بود کارگرها آستین کوتاه نپوشند، حجابشان درست باشد، برای نماز جماعت بروند. با این شیوه اینها روی کار آمدند. در ظاهر اصلن با شورا کاری نداشتند حتا یک رفاقتی هم بود چون بالاخره همه در یک کارخانه کار می‌کردند. اولین کاری که انجمن اسلامی کرد این بود که میزهای زنان و مردان را در غذاخوری‌ای که برای غذا خوردن به آنجا می‌رفتیم، جدا کرد.

شورا در این موارد دخالت نمی‌کرد؟

نه کاری نداشت اصلن. قبل از این که انجمن اسلامی تشکیل شود همه از خانه‌هایشان غذا می‌آوردند و در غذاخوری دور هم می‌خوردند. حتا خیلی از مردها غذا نمی‌آوردند و از غذایی که زنها می‌آوردند می‌خوردند. به یاد دارم یک کوره‌ی آنجا بود که فلزات را در آن ذوب می‌کردند، صبح اول وقت همه غذاهایشان را کنار این کوره می‌گذاشتند که گرم شود، بعد ظهر غذا را از همان جا برمی‌داشتند، روی خط تولید یک سفره پهن می‌کردند و مشغول خوردن می‌شدند. این را هم می‌گفتند که بچه‌ها! هر کسی غذا ندارد بیاید و از این غذا بخورد. اما انجمن اسلامی اولین کاری که کرد این بود که زنان و مردان را در اینجا از هم جدا کرد.

دلیل دخالت نکردن شورا چه بود؟ آیا کارگرها به این چیزها اعتراض نمی‌کردند؟

اولش مخالفت کردند. ولی هم‌زمان که انجمن اسلامی شکل گرفت مدیر کارخانه هم عوض شد بدون اینکه کسی بداند چرا و بعد از این انجمن اسلامی مورد حمایت قرار گرفت. در حدی که مصوبه می‌نوشتند و هیئت‌مدیره و مدیر کارخانه و امور اداری زیر این مصوبات مهر می‌زدند و توی همه‌ی کارگاه‌ها به دیوار نصب می‌کردند.

من هنوز متوجه نشدم چرا شورا به این روند اعتراض نکرد.

آنقدر قدرت نداشتند. در واقع سر شورا به کارهای اجرایی کارگرا گرم شده بود.

بیرون آمدن شما از این کارخانه ربطی به این روند داشت؟

بله وقتی کم‌کم انجمن اسلامی در کارخانه قدرت گرفت برای من هم موقعیتی بوجود آمد که بهتر بود از کارخانه بیرون بیایم، بنابراین حقوق دو ماه را هم نگرفتم و از کارخانه بیرون آمدم.

بازتاب اتفاق‌های سیاسی دورانی که در این کارخانه کار می‌کردید، با توجه به این‌که دوران بسیار پراشتهایی هم بود، در بین کارگران چه بود؟ آیا بازتابی در بین کارگران یا در شورا در این مورد می‌دیدید؟

در شورا نه ولی بین کارگران در این موارد بحث می‌شد. چون کارگرهای کارخانه از مناطق مختلف کشور بودند، تعداد زیادی کارگر ترک و شمالی در کارخانه اشتغال داشتند، چند کارگر کرد داشتیم. به خاطر همین این‌طور نبود که کارگرا تحت‌تاثیر اخبار رادیو و تلویزیون قرار بگیرند چون به این مناطق تعلق داشتند از طریق همان مناطق اخبار به آنها می‌رسید و به این ترتیب اخبار بین کارگرا رد و بدل می‌شد. مثلن صبح از هم می‌پرسیدند چه خبر؟ و دیگری جواب می‌داد: مادرم این‌طور می‌گوید یا خواهرم آن‌طور می‌گوید. بنابراین اخبار دهان به دهان بین کارگران می‌گشت.

به نظر شما کارگرا موضعی در برابر جمهوری اسلامی داشتند یا نظام جدید برایشان ابهام داشت؟

نه هنوز. جمهوری اسلامی یک پدیده‌ی مبهم بود و بیشتر گیج بودند. یعنی موضعی در مورد نظام جدید نداشتند.

بعد از خروج از کارخانه‌ی برنز چه کردید؟ به کارخانه‌ی دیگری رفتید؟

بله، چند ماهی هم در کارخانه‌ی سایپا کار کردم. آنجا هم به همین ترتیب به عنوان کارگر بی‌سواد وارد شدم و در آشپزخانه قسمت ظرفشویی را به من دادند. وقتی هم که ظرفی برای شستن نبود برنج و لوبیا پاک می‌کردیم و مواد اولیه‌ی که برای پختن غذا لازم بود. آنجا یک حادثه‌ی اتفاق افتاد. یکی از کارگرا آسیب دید، دستش را با چیزی برید و من با یک ذره اطلاعاتی که داشتم جلوی خون‌ریزی این را گرفتم. البته سایپا خودش یک درمانگاه بسیار بزرگ داشت که دکتر هم داشتند. به هر حال دست این کارگر را یک پانسمان اولیه کردم و او را به درمانگاه بردم، در آنجا گویا کسی متوجه شد من کمی اطلاعاتی دارم که به یک کارگر بی‌سواد نمی‌خورد. من آن زمان باردار هم بودم و مشخص بود که باردارم. دو روز بعد از امور اداری من را خواستند و در آنجا از من پرسیدند: شما اطلاعات پزشکی داری؟ من گفتم: نه! چطور؟ گفت: ما اینجا نیاز به نیرو داریم و اگر شما اطلاعات پزشکی داری به درمانگاه منتقلت کنیم. گفتم: نه! من سواد چندانی ندارم. ولی به هر حال به این ترتیب متوجه شدند که من کسی که ادعا می‌کنم نیستم. البته اشتباه از خودم بود اما یک موضوع انسانی بود و شاید طور دیگری نمی‌توانستم رفتار کنم.

دورانی که در سایپا کار می‌کردید آنجا هم شورا داشت؟

بله، شورا تشکیل شده بود و چون کارگر خیلی زیاد داشت، شورای کارگری هم خیلی قوی بود. آن زمان سایپا فکر می‌کنم بیشتر از ۶۰۰ تا کارگر داشت. شورای آنجا اینقدر قوی بود که مدیرها را به پاسخگویی وامی‌داشتند و مواخذه می‌کردند. اصلن برای خودش یک قدرتی محسوب می‌شد. با توجه به سن کم من و تجربه‌ی اجتماعی اندکی که داشتم سایپا برای من جهانی از کار و فعالیت و پویایی به حساب می‌آمد و شورای آنجا خیلی خوب و قوی بود.

این شورا چه نقشی در کارخانه داشت؟

در همه‌جا ناظر داشتند. چون کارگر زیاد بود شورا هم بزرگ بود در نتیجه چون شورای بزرگی داشتند یک‌سری عضو داشتند که اینها ناظر بودند و همه چیز را تحت کنترل داشتند و کارهای مثبتی برای کارگران انجام دادند. مثلن درمانگاه را اینقدر گسترش دادند که کارگرها برای بسیاری از بیماری‌ها و مشکلات مجبور نباشند به پزشک بیرون مراجعه کنند. تا آن زمان یک بهیاری بود که قرصی می‌داد یا کارهای این‌طوری می‌کرد ولی شورا کارخانه را وادار کرد برای درمانگاه یک پزشک استخدام کند. یا مثلن همه چیز آشپزخانه تا آن موقع به طور سنتی اداره می‌شد اینها یک نفر سرآشپز آوردند که بر کیفیت پخت غذا نظارت کند، یک نفر را از بهداشت آوردند که به مسائل بهداشتی آشپزخانه نظارت کند و یک متخصص تغذیه آوردند که برای کارگرها در درمانگاه پرونده تشکیل داده بود و نظارت می‌کرد که تغذیه‌ی کامل کارگرها باید به چه ترتیب باشد یا چه کسانی باید غذای رژیمی بخورند.

آیا در این شورا نیروهای سیاسی هم بودند؟

بله، خیلی زیاد، بیشترشان هم از بچه‌های چپ بودند و از هواداران سازمان‌های مختلف. کارگرهای سایپا هم اکثراً باسواد بودند و شاید این هم یکی از دلایل ارتباط خوب کارگرها با شورا و پشتیبانی آنها از همدیگر بود.

زمانی که شما آنجا کار می‌کردید انجمن اسلامی تشکیل شده بود؟

نه، اگر هم بود خیلی ضعیف بود و نمی‌توانست با شورا مقابله کند.

به نظر شما دلیل این‌که شوراهای از بین رفتند چه بود؟ چقدر سرکوب‌ها در از بین رفتن شورا نقش داشت و چقدر مسایل درونی خود شورا یا احیاناً مشکلات تولید؟

اگر بخواهیم به طور واقعی به ماجرا نگاه کنیم قبل از این‌که انجمن اسلامی تشکیل شود، شوراهای تشکیل شد. حکومت جدید خیلی زود متوجه این شد و به همین دلیل هم در اکثر کارخانه‌ها اجازه نمی‌دادند آدم‌های باسواد استخدام شوند. بنابراین آن نیروهای اندکی هم که بودند به‌خاطر ناآگاهی تاریخی و این‌که اصلاً نمی‌دانستند شورا چیست، چه کاری باید انجام دهد و چطور باید فعالیت کند اشتباه‌هایی کردند. مثلن در کارخانه‌ی برنز اعضای شورا به دلیل این‌که منصبی به آنها تعلق گرفته بود صاحب یک قدرت کاذبی شدند که تاثیر بسیار بدی داشت. یکی از مصوبات بد این شورا این بود که کارگر بی‌سواد نمی‌تواند عضو هیأت‌مدیره‌ی شورا شود. یعنی خودشان را بالاتر از کارگرهایی می‌دیدند که سواد چندانی نداشتند. درست است که بعدها این کارگران هم در شورا فعال شدند ولی به هر حال شکافی شکل گرفته بود. زمانی هم که انجمن اسلامی تشکیل شد هیچ‌کس آگاهی‌ای نداشت که اینها برای چه تشکیل شده‌اند و چه برنامه‌ریزی‌ای دارند. در حالی که انجمن‌های اسلامی با برنامه آمده بودند. بعدها در کارخانه‌ی سایپا چون من در جایی قرار گرفته بودم که مورد اعتماد همه‌ی گروه‌ها بودم آرام‌آرام از طریق خود اعضای انجمن اسلامی متوجه شدم که اینها با این برنامه آمده‌اند که گسترش پیدا کنند و باعث حذف شوراهای بشوند. البته می‌شد شوراهای حذف نشوند اگر خودشان را هم پای کارگرها می‌دیدند، اگر خودشان را بالاتر احساس نمی‌کردند. اگر اینها کاملن در هم ادغام می‌شدند حذفشان حتی اگر برنامه‌ریزی شده بود، که شده بود، سخت بود و طول می‌کشید. اینها تا زمانی که انجمن‌های اسلامی تشکیل شوند زمان کافی داشتند که ریشه بدوانند و وقتی این ریشه گسترش پیدا می‌کرد دیگر نمی‌توانستند به این راحتی آنها را حذف کنند. یک نمونه‌ی بارز این است که اینها وقتی فروشگاه را تشکیل دادند، این برای کارگرها کار بسیار بزرگی بود. در حالی که پیش از این من در کارخانه‌های دیگر دیده بودم صاحب کارخانه که بخش خصوصی بود، برای جلب کارگران مثلن در اعیاد خاصی یا مراسم سوگواری خاصی چند گوسفند جلوی در کارخانه می‌کشت بعد یا گوشتش را کیسه کیسه بین کارگران تقسیم می‌کرد یا با آن غذا درست می‌کردند و در کاسه‌ها یا قابلمه‌های مسی به اندازه‌ی سه-چهار نفر غذا می‌ریختند و به کارگرها می‌دادند. به این ترتیب صاحب کارخانه بین کارگران جایگاهی پیدا می‌کرد و تبدیل به بت اعظم می‌شد. اما وقتی شورا به وجود آمد و آن فروشگاه را درست کرد اقدامات این‌چنینی دیگر اثری نداشت. چون آن صاحب کارخانه نهایتن در سال سه بار گوسفند می‌کشت و گوشتش دیر یا زود تمام می‌شد اما فروشگاه جایی بود که وقتی کارگر برای خرید به آن می‌رفت پولی نمی‌داد، یعنی اصلن پولی نداشت که بدهد، ولی از این فروشگاه که هر روز باز بود می‌احتاج روزانه‌اش و وسایل خانه را می‌خرید، یعنی هم ارزاق خورد و خوراک و بهداشتی و هم وسایلی که به آن نیاز داشتند و قبلن نمی‌توانستند داشته باشند و در آخر ماه مقدار کمی از حقوقش کم می‌کردند. به این ترتیب فشار مالی‌ای هم به کارگر نمی‌آمد. همین نشان می‌دهد که اگر شورا می‌توانست

واقعن منافع کارگرها را نمایندگی کند، کارگرها هم به آن می‌پیوستند. چون من می‌دیدم که کارگرها در ساعت‌های استراحتشان به فروشگاه می‌رفتند و به مسئولان فروشگاه برای جاره کردن یا مرتب کردن و جابه‌جا کردن وسایل کمک می‌کردند چون آنجا را از آن خودشان می‌دانستند. ولی این منطق را اعضای شورا نتوانستند در کارهایشان گسترش دهند و آن را حفظ کنند. آن نگاه موجود از بالا یواش یواش بین شورا و کارگران فاصله انداخت و بلافاصله از این فاصله انجمن اسلامی وارد شد و ابتدا هم با مسئله‌ی رعایت شئون مذهب‌ی آغاز کرد و آرام آرام پیش رفت. هرچه آنها قدرت گرفتند شوراها تضعیف شدند و در نهایت تعطیل شدند یا به شکل شوراها‌ی اسلامی درآمدند.

منڙپوڻ
Manjanigh

